

بررسی هویت دستوری فعل‌های همکرد و کمکی در فرهنگ‌های فارسی

سارا شریف‌پور (عضو هیئت‌علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در مقاله حاضر به بررسی هویت دستوری فعل در فرهنگ‌های فارسی پرداخته شده است. به این منظور، ملاک‌های مورد نظر فرهنگ‌نویسان در تمیز مقوله دستوری فعل از سایر مقوله‌های واژگانی بررسی شده و دسته‌بندی دوجبهی فعل متعدی در مقابل فعل لازم تبیین گردیده است. سپس به کارکرد برخی فعل‌های ساده زبان فارسی به‌عنوان فعل همکرد اشاره شده و پس از مطالعه رفتار این فعل‌ها با استفاده از رویکرد تجزیه‌ای و با تکیه بر معنای رویدادی این فعل‌ها، بر لزوم اختصاص «فعل همکرد» به‌عنوان هویت دستوری مستقل در فرهنگ‌های فارسی تأکید شده است. در ادامه، به کارکرد دیگری از سه فعل ساده زبان فارسی (داشتن، خواستن، بودن) به‌عنوان فعل کمکی پرداخته شده است. در این پژوهش نشان داده‌ایم به‌رغم اینکه فعل‌های کمکی جزء مقولات نقشی هستند نه واژگانی، برای پرهیز از ارائه اطلاعات غلط در فرهنگ با درج این کارکرد به‌عنوان یک برش معنایی ذیل هویت دستوری فعل لازم یا متعدی، لازم است «فعل کمکی» به‌عنوان هویت دستوری مستقلی به فرهنگ‌های فارسی افزوده شود.

کلیدواژه‌ها: هویت دستوری، فعل همکرد، فعل کمکی، معنای رویدادی، مقوله نقشی

۱- مقدمه

بخش اصلی هر مدخل واژگانی در فرهنگ اختصاص دارد به یک یا چند معنی و شاهد، اما اطلاعات ارائه‌شده در هر مدخل فقط محدود به اطلاعات معنایی نیست و در تمامی فرهنگ‌ها برای هر مدخل واژگانی، اطلاعاتی مانند شیوه یا شیوه‌های تلفظ، ریشه، هویت دستوری و در برخی موارد حتی اطلاعات سبکی و نحوه کاربرد نیز ارائه شده است. در این

مقاله بخش هویت دستوری مدخل‌ها و به طور مشخص مقوله واژگانی فعل در زبان فارسی بررسی شده است.

همان‌طور که می‌دانیم، زبان فارسی دارای دو دسته فعل‌های واژگانی (قاموسی) است. دسته نخست فعل‌های ساده و سنگین هستند که تنها از یک جزء فعلی ساخته شده‌اند، مانند آمدن، خندیدن، خوردن، دیدن، رفتن، مردن، و نشستن. دسته دوم فعل‌های مرکب‌اند که از یک جزء غیرفعلی، که می‌تواند اسمی، صفتی یا حرف اضافه‌ای باشد، به همراه یک جزء فعلی، که آن را «فعل سبک» یا «همکرد» می‌نامند، تشکیل شده‌اند، مانند «تمیز کردن»، «شکست خوردن»، و «کلک زدن». نکته‌ای که در فرهنگ‌های فارسی، مانند لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۷)، لغت‌نامه فارسی (۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی عمید (عمید ۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی (معین ۱۳۴۲)، فرهنگ فارسی (صدری افشاری و همکاران ۱۳۸۸)، فرهنگ جامع زبان فارسی (صادقی ۱۳۹۲)، در تعیین هویت دستوری فعل‌ها به آن توجه شده، ظرفیت موضوعی آن‌هاست، به عبارت دیگر، در این فرهنگ‌ها هویت دستوری فعل‌های ساده زبان فارسی، در دو دسته و به صورت فعل لازم و فعل متعدی نشان داده شده است. در مورد فعل‌های مرکب هم از آنجا که عموماً به صورت مدخل فرعی ارائه شده‌اند، هویت دستوری آن‌ها از این حیث مشخص نشده است. برای نمونه، در لغت‌نامه دهخدا برای انواع فعل‌های مرکب از هویت دستوری «مصدر مرکب» استفاده شده است و به این ترتیب، ظرفیت موضوعی این فعل‌ها مشخص نیست. در مورد فعل‌های سبک و کمکی هم مؤلفان این فرهنگ‌ها به روش‌های متفاوتی رفتار کرده‌اند و حتی در بعضی از این فرهنگ‌ها، به شیوه‌های گوناگونی با فعل‌های سبک یا کمکی رفتار شده است.

تمامی فعل‌های سبک و کمکی زبان فارسی، کارکردی به‌عنوان فعل ساده و سنگین در زبان فارسی دارند و در نتیجه هریک در ردیف الفبایی خود در فرهنگ‌های این زبان مدخل می‌شوند و قطعاً یکی از دو هویت دستوری فعل لازم یا فعل متعدی را می‌گیرند. ولی آیا می‌توان ذیل این برچسب هویت دستوری، کارکرد آن‌ها را به‌عنوان فعل سبک یا فعل کمکی نشان داد؟ آیا به‌کار رفتن فعل ساده‌ای مانند خوردن به‌عنوان فعل سبک در فعل‌های مرکبی مانند «شکست خوردن» و «زمین خوردن» صرفاً یک برش معنایی است که می‌توان آن را در کنار سایر معنی‌های آن فعل ذیل هویت دستوری «فعل متعدی» قرار داد؟ ناگفته پیداست که چنین امری قطعاً به معنای ارائه اطلاعات نادرست در فرهنگ است.

هدف از پژوهش حاضر بررسی همین موضوع است؛ اینکه آیا این میزان از اطلاعات در مورد مقوله واژگانی فعل، برای بازنمایی تمام صورت‌های محقق‌شده آن در زبان فارسی کفایت می‌نماید یا خیر. در پاسخ به این سؤال، در مقاله حاضر به بررسی ویژگی‌های دو دسته از فعل‌های زبان فارسی یعنی فعل‌های کمکی و فعل‌های سبک یا همکردها پرداخته‌ایم و تلاش می‌کنیم از رهگذر این بررسی نشان دهیم که آیا افزودن هویت‌های دستوری، مانند فعل کمکی یا فعل سبک / همکرد، به فهرست هویت‌های دستوری فرهنگ‌های فارسی ضروری است یا این امکانی است که می‌توان از ذکر آن در فرهنگ خودداری کرد. به‌ویژه آنکه، چنان‌که می‌دانیم و پیش‌تر هم در پژوهش‌های گوناگون اشاره شده است (برای نمونه، طالقانی ۲۰۰۸، انوشه ۱۳۸۷)، نمی‌توان فعل‌های کمکی را جزء مقولات واژگانی قلمداد کرد و این فعل‌ها نمونه‌ای از مقولات نقشی هستند، حال آنکه در فرهنگ‌ها آنچه بررسی می‌شود، مقوله‌های واژگانی یک زبان است.

بر این اساس، در ادامه و در بخش دوم مقاله حاضر به بررسی ویژگی‌های رفتاری و معنایی فعل‌های ساده زبان فارسی اعم از لازم و متعدی می‌پردازیم و به این ترتیب مشخص می‌کنیم که ملاک‌های مورد نیاز برای اختصاص هویت دستوری فعل به یک مدخل واژگانی در فرهنگ به چه صورت است. سپس در بخش سوم به بررسی ویژگی‌های رفتاری و معنایی فعل‌های سبک یا همکردهای زبان فارسی می‌پردازیم تا به این سؤال پاسخ دهیم که آیا بازنمایی هویت دستوری «فعل همکرد» در فرهنگ‌های فارسی ضروری است یا خیر. بخش چهارم این مقاله را به پژوهش بر روی فعل‌های کمکی زبان فارسی اختصاص داده‌ایم و پس از بررسی ویژگی‌های معنایی و رفتاری این دسته از فعل‌ها مشخص کرده‌ایم که آیا افزودن یک هویت دستوری جدید به صورت «فعل کمکی» به فرهنگ‌های فارسی ضروری است یا می‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. در بخش پنجم نتایج این پژوهش که می‌تواند به‌عنوان پیشنهادهایی در جهت اعتلای سطح اطلاعات دستوری فرهنگ‌ها در نظر گرفته شود ارائه می‌گردد.

۲- ویژگی‌های رفتاری و معنایی فعل‌های ساده

در این بخش بر آنیم به‌صورت مختصر به این سؤال پاسخ دهیم که از نظر مؤلفان فرهنگ‌های فارسی کدام ویژگی یا ویژگی‌ها است که فعل را از سایر مقولات واژگانی مجزا می‌کند؟ به‌عبارت دیگر، کدام مشخصه‌ها یا ویژگی‌های خاص است که می‌تواند وجه ممیز فعل‌ها از سایر مقولات واژگانی در نظر گرفته شود؟ پاسخ به این سؤال می‌تواند ملاک‌هایی

در اختیار ما قرار دهد که به مدد آن به بررسی فعل‌های سبک و فعل‌های کمکی زبان فارسی پردازیم و مشخص کنیم که آیا افزودن هویت دستوری مستقل به این گروه از فعل‌ها در فرهنگ‌های فارسی ضروری است یا خیر. به این منظور، تعریف مقوله دستوری فعل در کتاب‌های دستور زبان فارسی به‌اجمال بررسی می‌شود.

مبحث مقولات واژگانی از آن دست موضوعاتی است که در همه کتاب‌های دستور سنتی و نیز در همه نظریه‌های جدید زبان‌شناسی به آن پرداخته شده‌است و دستورهای سنتی فارسی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. مؤلفان کتاب‌های دستور زبان فارسی به طبقه‌بندی واژگان بر پایه ملاک‌های عمدتاً معنایی و گاهی رفتارهای صرفی و نحوی پرداخته‌اند که شبیه به رویکرد سنتی در دستورهای کلاسیک یونانی و رومی است. فعل در سنت دستورنویسی فارسی عموماً به‌صورت واژه‌ای تعریف شده‌است که به رخ دادن رویدادی یا نسبت دادن حالتی دلالت می‌کند (نوبهار ۱۳۷۲؛ خیام‌پور ۱۳۸۴؛ ناتل‌خانلری ۱۳۵۵؛ انوری و گیوی ۱۳۶۷، ۱۳۷۷؛ فرشیدورد ۱۳۸۲؛ مشکور ۱۳۵۵؛ وحیدیان کامیار و عمرانی ۱۳۸۲؛ صادقی و ارژنگ ۱۳۵۶، ۱۳۵۷؛ مشکوة‌الدینی ۱۳۸۲، ۱۳۸۸؛ خطیبرهبر ۱۳۸۱).

به نظر نمی‌رسد مقوله‌بندی فعل فقط با استفاده از ملاک معنایی و به‌صورت واژه‌ای که به رخ دادن رویدادی یا نسبت دادن حالتی دلالت می‌کند، تنها ملاک مورد توجه مؤلفان فرهنگ‌های فارسی بوده باشد. زیرا فرهنگ‌نویسان از این مسئله به‌خوبی آگاه‌اند که اسم‌ها و صفت‌های زیادی در زبان فارسی وجود دارد که به‌لحاظ معنایی بیانگر رویدادی هستند. برای مثال، بسیاری از اسم‌های مشتق، مانند بارش و گفت‌وگو، از نظر معنایی متضمن معنای رویداد هستند. به‌علاوه، همانند فعل‌ها، برای تکمیل معنای رویدادی خود به ظرفیت‌های مشخصی هم نیازمندند. در این زمینه به مثال‌های (۱) توجه فرمایید:

(۱) الف. باران می‌بارد.

ب. بارش باران

همچنین اسم‌های دیگری در زبان فارسی وجود دارد که معمولاً در دستورهای سنتی با عنوان اسم مصدر یا حاصل مصدر از آنها نام برده می‌شود و مصدرهای دخیل عربی در زبان فارسی هستند که به لحاظ توزیع دستوری عموماً رفتاری مشابه رفتار اسمی از خود نشان می‌دهند. این گروه از اسم‌ها نیز غالباً متضمن معنای رویداد یا عملی هستند و برای تکمیل معنای خود به ظرفیت‌های مشخصی هم نیاز دارند. در مثال‌های (۲) چند نمونه از این اسم‌ها را می‌بینیم:

(۲) الف. انجام (کاری) (متضمن معنای وقوع عملی).



ب. اخراج (کسی) (از جایی) (متضمن معنای وقوع عملی).



همچنین در ساخت اضافهٔ وصفی ما با مفهومی همچون نسبت دادن حالتی به چیزی یا کسی سروکار داریم. برای مثال، در ساخت «چای سرد»، صفت سرد ویژگی سرد بودن را به اسمی که در این مثال چای است نسبت می‌دهد. در نتیجه، به نظر می‌رسد در ساخت ربطی آنچه به عنوان ویژگی و نسبت دادن آن به چیزی یا کسی مطرح می‌شود، به لحاظ معنایی کاملاً وابسته به واژه یا ساختی است که، به تعبیر دستور سنتی، در جایگاه مسند قرار گرفته است. به مثال‌های (۳) توجه فرمایید:

(۳) الف. چای سرد را نوشیدم.



ب. چای سرد است.



باید به این نکته توجه داشت که در تعریف‌های ارائه شده از فعل، علاوه بر معیارهای معنایی ذکر شده در بالا، مشخصهٔ دیگری هم عموماً در نظر گرفته شده است و آن محدودیت وقوع یا عدم وقوع رویدادی یا نسبت دادن حالتی در زمان معین یا همان زمان دستوری^۱ است. به نظر می‌رسد که افزودن این معیار به معیارهای معنایی سابق تعریف ارائه شده از فعل را محدودتر و مناسب‌تر می‌کند، زیرا زمان دستوری در زبان فارسی در قسمت صرف فعل‌ها تظاهر می‌یابد و رویدادها یا نسبت‌هایی که با اسم‌ها و صفت‌ها نشان داده می‌شود، مبین محدودیتی در زمان معین نیستند. به علاوه، به نظر می‌رسد در بسیاری از زبان‌ها برخورداری از این ویژگی، یعنی تصریف، برای نشان دادن زمان دستوری و مفاهیم وابسته به آن، مانند نمود و وجه، عموماً از مشخصه‌های مربوط به مقولهٔ فعل است. از زمان یونان باستان نیز، در مطالعات زبانی غرب، فعل را مقوله‌ای فاقد حالت دستوری می‌دانستند که برای زمان، شخص و شمار تصریف می‌پذیرد.

در برخی از زبان‌ها، مانند ترکی و آبازا^۱، زمان دستوری بر روی اسم‌ها و صفت‌ها هم تظاهر می‌یابد. همچنین در برخی زبان‌های دیگر، مانند یروبا^۲ و نیوپ^۳، حتی فعل‌ها هم برای زمان دستوری تصریف نمی‌پذیرند (Baker 2003: 47). با این حال، دست‌کم در فارسی، زمان دستوری در تصریف فعل‌ها نمود می‌یابد. در فارسی فعل‌های کمکی هم براساس زمان دستوری تصریف می‌پذیرند، در حالی که می‌دانیم مقولاتی نقشی هستند و در ساخت موضوعی هیچ نقشی ندارند و تنها نشان‌دهنده اطلاعات مربوط به حوزه زمان و نمود هستند و در نتیجه، می‌توان به راحتی آن‌ها را از جمله حذف کرد، بدون آنکه به ساختار موضوعی جمله خللی وارد شود.

با این توضیحات به نظر می‌رسد که فرهنگ‌نویسان در تبیین مقوله واژگانی فعل، با وجود مشکلاتی که همچنان در تعریف مقوله فعل در دستورهای سنتی باقی است، دو ملاک داشته‌اند: ۱. ملاک معنایی به صورت تعریف فعل به عنوان واژه‌ای که به رخ دادن رویدادی یا نسبت دادن حالتی دلالت می‌کند. ۲. ملاک صرفی - نحوی به صورت تعریف فعل به عنوان مقوله‌ای که به لحاظ زمان دستوری تصریف می‌پذیرد.

حضور هم‌زمان دو ملاک ذکر شده برای تعریف فعل ضروری است. چون همان‌طور که گفته شد، اگر تنها به ملاک معنایی توجه شود، امکان تمیز فعل از سایر مقولات محمول، مانند صفت‌ها، با مشکل مواجه می‌شود و اگر تنها ملاک صرفی - نحوی لحاظ شود، امکان تفکیک فعل‌های کمکی از فعل‌های واژگانی (فعل‌های ساده، فعل‌های مرکب و چنان‌که در ادامه خواهیم دید، فعل‌های همکرد) از دست می‌رود.

بنابراین، بر پایه این معیارها، در فرهنگ‌های فارسی فعل‌های ساده این زبان از سایر مقولات واژگانی متمایز شده و پس از آن با در نظر گرفتن ظرفیت موضوعی هر فعل به تمایز دووجهی فعل‌های دو یا چند ظرفیتی یا به عبارت دیگر، فعل‌های متعدی در مقابل فعل‌های تک‌ظرفیتی یا لازم پرداخته شده است. فعل‌های متعدی و لازم به لحاظ زیرساختی و طبق تحلیل‌های زبان‌شناسی انواع گوناگونی دارند (برای نمونه، عنوان فعل‌های تک‌ظرفیتی یا لازم در زبان فارسی دربرگیرنده فعل‌های لازم غیرکنایی و فعل‌های لازم نامفعولی است که هر یک دارای ساختار نحوی متفاوت از لحاظ نوع و نحوه تحقق نقش‌های معنایی خود

-
1. Abaza
 2. Yoruba
 3. Nupe

هستند) و این معیار و این دسته‌بندی قادر به تفکیک آن‌ها از یکدیگر نیست. موضوع مورد بحث ما هویت دستوری فعل در فرهنگ‌های فارسی است، نه کتاب‌های دستور زبان و به نظر می‌رسد این دسته‌بندی برای فرهنگ‌ها کفایت می‌کند. زیرا در فرهنگ‌ها مقوله‌های عمده واژگانی هر زبان بازنمایی شده‌است که هریک در جای خود می‌تواند دارای انواع گوناگون باشد.

سؤالی که اکنون مطرح می‌شود این است که اگر می‌توان به این ترتیب به فعل‌های ساده زبان فارسی در فرهنگ‌ها برچسب هویت دستوری فعل (متعدی / لازم) داد، آیا می‌توان از همین معیار در تأیید هویت دستوری فعل‌های مرکب زبان فارسی نیز بهره برد؟ به‌ویژه که این دسته از فعل‌ها به لحاظ شمار بسیار پربسامدتر از فعل‌های ساده و زنده این زبان هستند که تعداد آن‌ها را بین ۱۱۵ تا ۲۷۱ فعل در نظر می‌گیرند (ناتل خانلری ۱۳۶۵؛ باطنی ۱۳۶۸؛ گیوی ۱۳۸۴). همچنین این پرسش مطرح است که آیا نیازی هست که در فرهنگ به هویت دستوری فعل‌های سبک یا همکرد نیز به طور مستقل اشاره کرد؟ مسئله سوم در مورد فعل‌های کمکی است و اینکه آیا در این مورد نیز لازم است به هویت دستوری آن‌ها به صورت جداگانه پرداخته شود یا خیر. در ادامه تلاش می‌شود به این پرسش‌ها پاسخ داده شود.

۳- فعل‌های مرکب در فارسی

فعل‌های سبک در زبان فارسی به‌عنوان جزء فعلی در ساخت پربسامد و بسیار زایای فعل مرکب به‌کار می‌روند. در ساخت فعل‌های مرکب علاوه بر حضور جزء فعلی، یعنی فعل سبک یا همکرد، نیاز به همراهی جزء غیرفعلی هم هست که می‌تواند اسم (مانند «دعوت کردن»)، صفت (مانند «تمیز کردن»)، حرف اضافه (مانند «به‌یاد آوردن») یا قید (مانند «بالا بردن») باشد (کریمی ۱۹۸۷). مطالعه فعل‌های مرکب زبان فارسی از آن دست موضوعاتی است که تاکنون پژوهشگران بسیاری بر روی آن پژوهش کرده‌اند (برای نمونه، محمد و کریمی ۱۹۹۲؛ واحدی لنگرودی ۱۳۷۶؛ کریمی ۱۹۹۷؛ دبیرمقدم ۱۳۷۶؛ کریمی دوستان ۱۹۹۷، ۲۰۱۲؛ مگردومیان ۲۰۰۱؛ Follis, Harley & Karimi 2005). مشخصه اصلی این فعل‌ها این است که جزء غیرفعلی و فعل سبک یا همکرد می‌تواند با پیشوند منفی‌ساز (ن/ن)، تکواژ استمراری (می)، عناصر وجه‌نما (مانند باید و شاید) و فعل‌های کمکی (مانند خواستن در زمان آینده، داشتن در زمان‌های مستمر، بودن در انواع نمود کامل) و نیز با واژه‌بست‌های ضمیری (ش/ش) از یکدیگر جدا شوند (کریمی دوستان ۲۰۱۱) و دیگر اینکه فعل سبک

با فاعل تطابق می‌پذیرد. بحث چگونگی شکل‌گیری فعل‌های مرکب در زبان فارسی و اینکه آیا فرایندی واژگانی است (Ghomeshi & Massam 1994, 2003; Goldberg 1995, 2003; کریمی دوستان ۱۹۹۷) یا نحوی (Heny & Samilan 1991; واحدی لنگرودی ۱۳۷۶؛ مگردومیان ۲۰۰۱، ۲۰۰۲؛ Folli, Harley & Karimi 2005؛ کریمی دوستان ۲۰۱۱) خارج از محدوده پژوهش حاضر است. آنچه در این میان برای ما حائز اهمیت است این است که بینیم آیا معیار مؤلفان فرهنگ‌های فارسی در تشخیص فعل‌ها قادر به مقوله‌بندی این گروه وسیع از فعل‌های زبان فارسی هست یا نه. فارغ از بحث چگونگی شکل‌گیری فعل‌های مرکب در زبان فارسی و اینکه کدام بخش از این فعل‌ها مسئول اعطای نقش‌های معنایی بیرونی و درونی است، آنچه در تشخیص مقوله‌فعل‌های مرکب اهمیت دارد این است که این دسته از فعل‌ها همگی مقولاتی واژگانی و دارای ساخت موضوعی کامل هستند و نیز اینکه به لحاظ زمان دستوری تصریف می‌پذیرند، نکته‌ای که مقوله‌بندی آن‌ها را در دسته فعل طبق معیار به‌کاررفته در فرهنگ‌های فارسی امکان‌پذیر می‌سازد. هرچند که روش مرسوم در تدوین فرهنگ‌های فارسی عموماً این است که فعل‌های مرکب را به‌صورت مدخل فرعی ذیل مدخل عنصر غیرفعلی خود درج می‌کنند و در نتیجه برچسب هویت دستوری به آن‌ها نمی‌دهند، اما اگر در شیوه‌نامه فرهنگ قائل به درج هویت دستوری برای مدخل‌های فرعی نیز شده باشند، می‌توان اطمینان داشت که با تعریف موجود از مقوله فعل در فرهنگ‌ها، این دسته پرشمار از فعل‌های زبان فارسی واجد شرایط لازم و کافی برای پذیرفتن برچسب هویت دستوری به‌صورت فعل لازم یا متعدی هستند.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا فعل‌های سبک را نیز، که در ساخت فعل مرکب باید لزوماً با عنصر غیرفعلی به‌کار روند و به عبارت دیگر، برای ساخت فعل مرکب وابسته به همراهی با عنصر غیرفعلی هستند، می‌توان طبق تعریف یادشده همچنان فعل قلمداد نمود یا خیر. به سخن دیگر، آیا فعل‌های سبک به‌تنهایی جزء مقوله فعل قرار می‌گیرند یا اینکه تنها می‌توان کل فعل مرکب (فعل سبک + عنصر غیرفعلی) را فعل در نظر گرفت؟

۴- فعل‌های سبک یا همکردهای زبان فارسی

رفتار فعل‌های سبک یا همکردها نشان می‌دهد که این دسته از فعل‌ها با ملاک صرفی - نحوی به‌کاررفته در تعریف فعل، که به قابلیت تصریف فعل‌های زبان فارسی براساس زمان دستوری دلالت دارد، مطابقت دارند. اما در مورد ملاک معنایی مسئله کمی دشوار می‌شود، زیرا طبق ملاک معنایی، فعل واژه‌ای است که به رخ دادن رویدادی یا نسبت دادن حالتی

دلالت می‌کند و بر این اساس، ساخت موضوعی می‌پذیرد. تقریباً همگی پژوهشگران (برای نمونه، محمد و کریمی ۱۹۹۲؛ واحدی لنگرودی ۱۳۷۶؛ کریمی دوستان ۱۹۹۷، ۲۰۰۱، ۲۰۰۵، ۲۰۰۸، ۲۰۱۱؛ مگردومیان ۲۰۰۲، Follis, Harley & Karimi 2005) معتقدند که فعل‌های سبک در این ساخت‌ها دارای ساخت موضوعی ناقص و یا فاقد ساخت موضوعی کامل هستند. به عبارت دیگر، فعل‌های سبک دارای معنای ضعیف‌شده‌ای هستند شبیه به آنچه در مورد V^1 مطرح می‌شود. کریمی دوستان (۱۹۹۷)، مگردومیان (۲۰۰۲) و فولی، هارلی و کریمی (Folli, Harley & Karimi 2005) با ارائه شاهدهایی، اشاره می‌کنند که در ساخت یک فعل مرکب، فعل سبک می‌تواند در تعیین نقش معنایی کنشگر/مسبب مؤثر باشد. ساختار موضوعی فعل‌های مرکب در نهایت به صورت ترکیبی و از مجموع ساختار معنایی جزء غیرفعلی به‌علاوه فعل سبک تشکیل می‌شود، یعنی آنچه ما به‌طور کلی به‌عنوان فعل مرکب در نظر می‌گیریم عبارت است از مجموعه «جزء غیرفعلی + فعل سبک یا همکرد». در نتیجه، این مجموعه نخستین چیزی است که با معیار موجود در تشخیص فعل مرکب باید سنجیده شود، و سپس باید فعل‌های سبک به‌تنهایی بررسی گردد.

در مورد فعل‌های سبک لازم است ویژگی‌های معنایی و رفتاری فعل‌های سبک را، بدون در نظر گرفتن عنصر غیرفعلی‌شان، براساس تعریف به‌کاررفته برای مقوله دستوری فعل در فرهنگ‌ها، بررسی کنیم.

در مورد ملاک صرفی - نحوی، یعنی پذیرفتن تصریف زمان دستوری، چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، فعل‌های سبک طبق این معیار رفتار می‌کنند و آنچه در فعل مرکب به لحاظ زمان دستوری تصریف می‌شود فعل سبک یا همکرد است، اما همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، این ملاک به‌تنهایی کافی نیست. زیرا فعل‌های کمکی نیز تصریف زمان دستوری

۱. کین (Kayne 1984)، لارسون (Larson 1988, 1990)، هیل و کایزر (Hale & Keyser 1993) و چامسکی (Chomsky 1995) در مورد ساختار گروه فعلی، قائل به فرضیه گروه فعلی لایه‌ای هستند. براساس این فرضیه هر گروه فعلی از دو هسته واژگانی فعل تشکیل شده است. لایه بالایی با هسته واژگانی V مسئول اعطای نقش معنایی کنشگر و لایه پایینی با هسته واژگانی V مسئول اعطای نقش‌های معنایی درونی فعل یعنی کنش‌پذیر، هدف و مانند آن‌ها در نظر گرفته می‌شود. به این ترتیب، به لحاظ نحوی، عنصر مجزایی مسئول اعطای نقش معنایی کنشگر در نظر گرفته شده است، همان چیزی که بنا به تحلیل‌های هیل و کایزر (Hale & Keyser 1993) و چامسکی (Chomsky 1995) و کراتزر (Kratzer 1996) آن را v یا $voice$ نامیده‌اند. رویکرد تجزیه‌ای به فعل‌ها، بیان‌کننده این مطلب است که هر رویداد فعلی عموماً از دو رویداد بیرونی و درونی تشکیل شده است، رویداد بیرونی معنای سببی و عاملی دارد و رویداد درونی بیانگر تغییر وضعیت و غایت‌مندی است (Dowty 1979; Levin & Rapaport 1988). با این تحلیل v به‌عنوان عنصر سبب و V به‌عنوان محمولی که بیانگر نتیجه است در نظر گرفته می‌شوند.

می‌پذیرند و در نتیجه، لازم است که نشان دهیم فعل‌های سبک در ساخت موضوعی مشارکت دارند و بنابراین، واجد هر دو معیار ضروری در تعریف فعل هستند.

در مورد ملاک معنایی، یعنی تعریف فعل به‌عنوان واژه‌ای که به رخ دادن رویدادی یا نسبت دادن حالتی دلالت می‌کند و در نتیجه، دارای ساخت موضوعی است، مسئله کمی پیچیده‌تر است، زیرا فعل‌های سبک دارای معنای ضعیف‌شده هستند و در فعل مرکب، ساخت موضوعی و اعطای نقش‌های معنایی از مجموعه جزء غیرفعلی + فعل سبک حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، فعل سبک دارای ساخت موضوعی کامل نیست. بر این اساس، شاید این‌گونه به نظر برسد که فعل‌های سبک از لحاظ معنایی در تعریف فعل دچار کمبود هستند و شاید همین مورد بتواند توجیهی باشد برای درج نکردن هویت دستوری آن‌ها در فرهنگ‌ها. اما مسئله به این سادگی نیست و باید توجه داشت که پژوهش‌های متعدد نشان داده‌است که فعل‌های سبک مسئول اعطای نقش معنایی کنشگرند و دارای معنای رویدادی‌ای هستند که در تعیین نوع گروه دستوری، که به‌عنوان جزء غیرفعلی در کنار هم قرار می‌گیرند و فعل مرکب را می‌سازند، تأثیرگذار است. برای توضیح بیشتر این موضوع در بخش بعد با استفاده از رویکرد تجزیه‌ای تلاش می‌شود به‌طور مختصر، به تعیین معنای رویدادی فعل‌های سبک پرداخته شود و نیز تأثیر آن در گزینش گروه دستوری متممی، که به‌عنوان جزء غیرفعلی در کنار هم یک فعل مرکب را می‌سازند، بررسی شود.

فعل‌های سبک به‌لحاظ معنایی شبیه به نسخه ضعیف‌شده فعل کامل یا سنگین‌اند، یعنی معنایشان به متممشان بسیار وابسته است و به‌تنهایی ساختار موضوعی ناقصی دارند، اما همچنان فعل تلقی می‌شوند. پیش‌تر به این مفهوم که *v* و یا *voice* بنا به تحلیل‌های هیل و کایزر (Hale & Keyser 1993)، چامسکی (Chomsky 1995) و کراتزر (Kratzer 1996)، مسئول اعطای نقش معنایی کنشگر است اشاره شد. قائل شدن به رویکرد تجزیه‌ای رویکردی نسبتاً مرسوم در نظریات غیرواژگان‌گراست و بیشتر پژوهش‌هایی که در دهه‌های اخیر در مورد معنای فعل صورت گرفته‌است نشان می‌دهند که نداشت مستقیم ساخت رویدادی در نحو و معنا قادر به توجیه بسیاری از پدیده‌های زبان‌شناختی است (Hale & Keyser 1993؛ Borer 1994؛ Travis 1994).

شاخص‌ترین اثر در تحلیل انواع رویداد و بازنمایی واژگانی فعل، طبقه‌بندی چهارگانه وندلر (Vendler 1957) است. رویکردهای گوناگون از جمله معنی‌شناسی منطقی و معنی‌شناسی واژگانی از مفهوم رویداد برای بازنمایی بهره برده‌اند و معنای فعل را به عناصر

«عمل، سبب، ایستایی و تغییر وضعیت» تجزیه کرده‌اند (Carter 1976; Dowty 1979; Parsons 1990; Jackendoff 1983; Levin & Rapaport 1988; Croft 1988; Pustejovsky 1988, 1991; Harley 1995; Folli & Harley 2005).

در رویکردهای تجزیه‌ای، تفاوت‌های ساختاری بین فعل‌ها با توسل به رویدادهای متفاوت‌شان توضیح داده می‌شود. اصولاً این اعتقاد در نظریات غیرواژگان‌گرا وجود دارد که انواع مختلف گروه‌های فعلی (سببی، نامفعولی، ایستا، غیرکنایی) تنها از طریق اطلاعات مدخل ریشه فعلی حاصل نمی‌شود، بلکه به واسطه وجود انواع متفاوت هسته V است که چنین اطلاعاتی به دست می‌آید (از جمله، Miyagawa 1998; Harley 1995; Folli & Harley 2005). چون جزء غیرفعلی می‌تواند در ساخت فعل مرکب وجود داشته باشد، عموماً به صورت XP نشان داده می‌شود (برای نمونه، کریمی ۱۹۸۷؛ محمد و کریمی ۱۹۹۲؛ کریمی دوستان ۱۹۹۷، ۲۰۱۲). اما براساس این توضیحات، باید گفت که چگونگی تحقق جزء غیرفعلی متأثر از نوع هسته V است.

بر این اساس، فعل‌های سبک نامفعولی، به واسطه نوع ماهیت رویدادشان که یا به تغییر وضعیتی در موضوع کنش‌پذیر دلالت می‌کنند (تغییر وضعیت) و یا پایداری و ایستایی موقعیت کنش‌پذیری را بیان می‌کنند (ایستایی)، متممی به صورت گروه محمولی (PredP) می‌گیرند. چون در این دسته از فعل‌ها به لحاظ ساختار موضوعی، کنش‌پذیر موضوع فعل سبک نیست و اسم یا صفتی که به عنوان جزء غیرفعلی در این محمول‌های مرکب به کار رفته است، کارکرد محمولی دارد و موضوع کنش‌پذیر را گزینش کرده است.

فعل‌های سبکی که در ساخت فعل‌های مرکب متعددی به کار می‌روند، به واسطه نوع ماهیت رویدادشان که دلالت بر سبب می‌کند، نقش معنایی کنشگر یا مسبب را به موضوع بیرونی اعطا می‌کنند و نقش معنایی کنش‌پذیر توسط جزء غیرفعلی به موضوع درونی اعطا می‌شود که بر این اساس، کارکرد محمولی دارد و موضوع می‌گیرد. بنابراین، در این دسته از محمول‌های مرکب نیز متمم به صورت گروه محمولی (PredP) تظاهر می‌یابد.

از میان چهار نوع ماهیت رویدادهای فعل سبک، تنها عمل باقی می‌ماند که در ساخت فعل‌های مرکب غیرکنایی به کار می‌رود. فعل‌های سبک با ماهیت رویدادی عمل که ناظر به نقش معنایی کنشگر است تنها دسته‌ای از فعل‌های مرکب هستند که متممشان به صورت گروه محمولی (PredP) محقق نمی‌شود. زیرا در این دسته از فعل‌های سبک جزء غیرفعلی

کارکرد محمولی ندارد و در نتیجه، نیازی به همراه شدن با هستهٔ نقشی محمول (Pred) نیست. بر این اساس، متمم این دسته از فعل‌های سبک به صورت NP/DP تظاهر می‌یابد. بدین ترتیب، مشخص می‌شود با وجود اینکه حضور عنصر غیر فعلی برای ساخت فعل مرکب ضروری است، اما نوع ماهیت رویداد فعل‌های سبک نیز، تعیین‌کنندهٔ چگونگی تحقق جزء غیر فعلی است. بنابراین، فعل‌های سبک یا همکرد زبان فارسی نیز گرچه در ساخت فعل مرکب، به لحاظ معنایی وابسته به حضور جزء غیر فعلی در جایگاه متممشان هستند، اما هریک دارای مفاهیم رویدادی مشخصی هستند که در ساختار موضوعی فعل مرکب مؤثر است.

اکنون به بررسی فعل‌های سبک زبان فارسی بر اساس نوع ماهیت رویدادشان می‌پردازیم. در پژوهش‌های مربوط به بررسی ساخت فعل‌های مرکب در زبان فارسی پرداخته‌اند، تعداد فعل‌های سبک زبان فارسی بین ۱۵ تا ۱۸ مورد عنوان شده‌است (کریمی ۱۹۹۷؛ کریمی دوستان ۲۰۱۲؛ علایی ۱۳۸۶). طبق تحلیل کریمی دوستان (۲۰۱۲)، فعل‌های سبک زبان فارسی بر اساس ویژگی‌های نمود، به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند، نخست دستهٔ فعل‌های سبک با نمود ایستا و دیگری دستهٔ فعل‌های سبک با نمود پویا که خود به دو دستهٔ فعل‌های انتقالی و آغازی تقسیم می‌شود؛ فعل‌های سبک با نمود ایستا مانند «اختصاص داشتن» و «علاقه داشتن»، گرچه خود به تنهایی موقعیتی را بیان نمی‌کنند، اما در کنار جزء غیر فعلی نوعی محمول مرکب تشکیل می‌دهند که دلالت بر ایستایی می‌کند. یعنی به لحاظ معنایی بیانگر رویدادی ایستا هستند، به این معنی که در این رویداد چیزی رخ نمی‌دهد یا تغییر وضعیتی حاصل نمی‌شود. در مقابل، فعل‌های سبک با نمود پویا در کنار جزء غیر فعلی محمول مرکبی را به وجود می‌آورند که بر رویدادی که اتفاق می‌افتد یا تغییر وضعیتی که رخ می‌دهد دلالت می‌کند. بر این اساس، فعل‌های سبک با نمود پویای انتقالی، مانند «شکست خوردن»، «انتقال یافتن»، «درد گرفتن»، «هدر رفتن»، «ضرر دیدن» و «فوت کردن» دلالت بر رویدادی هدف‌دار می‌کنند که در آن موضوع کشش‌پذیر دستخوش تغییر وضعیت می‌شود. در مقابل، فعل‌های سبک با معنای رویدادی عمل، مانند «حرف زدن» و «گریه کردن»، جزء دستهٔ فعل‌های سبک پویا از نوع آغازی هستند. این دسته از محمول‌های مرکب لزوماً دارای خوانش هدف‌دار نیستند، زیرا معنای رویدادی فعل سبک در آن‌ها به گونه‌ای نیست که حتماً تغییری در وضعیت ایجاد شود و این جزء غیر فعلی است که در این رابطه تأثیرگذار است.

فعل‌های سبک با معنای رویدادی سبب، مانند «شکست دادن»، «مسخره کردن» و «درد آوردن» نیز جزء دسته فعل‌های سبک پویا از نوع آغازی‌اند و در همراهی با عنصر غیرفعلی که در محمول‌های سببی معمولاً صفت است، دارای خوانش هدف‌دارند و در آن‌ها نوعی تغییر وضعیت در موضوع کنش‌پذیر رخ می‌دهد. نکته اینجاست که این موضوع توسط فعل سبک گزینش نمی‌شود، بلکه عنصر غیرفعلی‌ای که در ساخت این نوع محمول‌های مرکب به کار می‌رود، آن را گزینش می‌کند. کریمی‌دوستان (۲۰۱۲) همچنین فعل سبک کردن در معنی «انجام دادن» را سبک‌ترین فعل سبک پویای زبان فارسی در نظر می‌گیرد. چون بسته به نوع عنصر غیرفعلی که با آن همراه می‌شود، می‌تواند هم آغازی و هم انتقالی باشد.

همان‌طور که می‌بینید، هرچند که فعل‌های سبک در ساخت یک فعل مرکب قادر نیستند همانند فعل‌های ساده و سنگین، تمام نقش‌های معنایی یک فعل مرکب را به‌تنهایی اعطا کنند و بدون حضور جزء غیرفعلی دارای ساخت موضوعی ناقصی هستند، اما بررسی معنای رویدادی این فعل‌ها به‌روشنی نشان می‌دهد که این گروه از فعل‌ها هم مسئول اعطای نقش معنایی کنشگرند و هم براساس معنای رویدادی‌شان در گزینش نوع گروه دستوری متمم خود یا همان جزء غیرفعلی مؤثرند. در نتیجه، این فعل‌ها نیز ملاک معنایی مورد نظر در تعریف فعل در فرهنگ‌ها را رعایت می‌کنند و به‌نوعی دارای معنای رویدادی و ساخت موضوعی هستند.

اکنون که معنای رویدادی فعل‌های سبک یا همکرد و نقشی که به عهده دارند در اعطای نقش معنایی کنشگر و تعیین نوع گروه دستوری متمم‌شان یا همان جزء غیرفعلی بررسی شد، ممکن است این سؤال پیش آید که پس چه مشکلی وجود دارد اگر این دسته از فعل‌ها به همان روشی در فرهنگ منعکس شوند که در بخش مقدمه از فرهنگ‌های زبان فارسی نمونه آورده شد. یعنی ذیل هویت دستوری فعل لازم یا فعل متعدی که به کارکردشان به‌عنوان فعل ساده و سنگین تعلق گرفته‌است و به‌عنوان یک برش معنایی در فرهنگ؟ پاسخ این است که در وهله اول فعل‌های سبک یا همکرد برش معنایی نیستند، بلکه کارکردی مجزا هستند، یعنی این فعل‌ها وقتی به‌عنوان همکرد در ساخت فعل مرکب به کار می‌روند، یک برش معنایی از فعل ساده نیستند، بلکه کارکرد متفاوتی از آن فعل‌اند و به همین علت است که رفتار متفاوتی دارند، دارای معنای ناقصی‌اند و نیازمند حضور جزء غیرفعلی. به‌علاوه، فعل‌های همکرد در کنار جزء غیرفعلی فعل مرکبی می‌سازند که ساخت موضوعی

آن حاصل تعامل هر دو جزء فعلی و غیرفعلی است و به همین دلیل است که فعل مرکب می‌تواند لازم یا متعدی باشد و این هویت دستوری همیشه با هویت دستوری این فعل‌های ساده یکی نیست. برای نمونه، فعل کردن در کارکرد خود به‌عنوان فعل ساده، فعل متعدی است، اما «دیر کردن» فعل لازم است. به همین ترتیب است نمونه‌هایی مانند «دیدن: متعدی» و «صدمه دیدن: لازم» یا «خوردن: متعدی» و «زمین خوردن یا غصه خوردن: لازم». بنابراین، قرار دادن همکرد به صورت یک برش معنایی ذیل هویت دستوری فعل ساده، نه تنها سهل‌انگارانه است، بلکه منجر به انتقال اطلاعات غلط به کاربر فرهنگ می‌شود. بنابراین، ضروری است که این تمایز رفتاری به‌وضوح در فرهنگ‌ها از طریق هویت دستوری مجزا نشان داده شود.

۵- فعل‌های کمکی زبان فارسی

در بررسی فعل‌های کمکی لازم است به تعامل دو مقوله نمود و زمان دستوری توجه داشته باشیم. مقوله نمود، که با زمان دستوری در پیوند است، در زبان فارسی می‌تواند با حضور فعل کمکی (مانند گذشته کامل: رفته بود)، با پیشوند (مانند «می») در زمان گذشته استمراری: می‌رفت)، با فعل کمکی و پیشوند (مانند زمان گذشته مستمر: داشت می‌رفت) و یا با توجه به نوع موقعیت و ویژگی واژگانی فعل اصلی بدون حضور هیچیک از عوامل بالا (مانند گذشته ساده: رفت) محقق شود. در زبان فارسی از تعامل نمود کامل و نمود استمراری با زمان دستوری به ساخت‌های مختلفی می‌رسیم که آن‌ها را انواع زمان‌های فعل در فارسی می‌نامند. در زبان فارسی سه فعل ساده، یعنی فعل‌های بودن، داشتن و خواستن، علاوه بر معنای واژگانی و کارکرد فعل ساده و سنگین، دارای کارکرد فعل کمکی نیز هستند. مثال‌هایی که در (۴) آمده است، نمونه‌ای از کاربرد فعل کمکی در زمان‌ها و نموده‌های گوناگون است (البته در مورد زمان آینده، آن را حاصل تعامل زمان دستوری و وجه در نظر می‌گیرند):

- | | |
|---|----------------------|
| (۴) الف) مریم علی را به تهران برده است. | (حال کامل). |
| ب) مریم علی را به تهران برده بود. | (گذشته کامل). |
| پ) مریم علی را به تهران می‌برده است. | (حال کامل استمراری). |
| ت) مریم علی را به تهران خواهد برد. | (آینده). |
| ث) مریم دارد علی را به تهران می‌برد. | (حال مستمر). |
| ج) مریم داشت علی را به تهران می‌برد. | (گذشته مستمر). |

در جمله‌های (۴) فعل اصلی جمله، فعل بردن است که یک فعل متعدی دوظرفیتی در زبان فارسی است. ظرفیت بیرونی این فعل دارای نقش معنایی کنشگر است و به فاعل جمله یعنی «مریم» اعطا شده است. ظرفیت درونی این فعل دارای نقش معنایی کنش‌پذیر است و به مفعول مستقیم جمله، یعنی «علی»، اعطا شده است.

آنچه از این توضیحات برمی‌آید این است که به لحاظ ساختار معنایی و موضوعی، فعل‌های کمکی نقشی بر عهده ندارند و بود و نبود آن‌ها و یا تغییرشان تأثیری در ساخت موضوعی جملات به وجود نمی‌آورد. در نتیجه، بدون آنکه به ساختار موضوعی جمله خللی وارد شود، می‌توان به راحتی آن‌ها را از جمله حذف کرد.

همان‌طور که می‌دانیم، مقوله‌های نقشی مقوله‌هایی هستند که فرافکنی می‌کنند، اما نقش معنایی نمی‌دهند. البته دارای معنی هستند، اما معنایی متفاوت با معانی مربوط به حوزه نقش‌های معنایی دارند. به عبارت دیگر، مقوله‌های نقشی معنی‌هایی را به جمله می‌افزایند که در ساختار موضوعی و نقش‌های معنایی دخالت ندارد، مانند مفاهیم اجبار، امکان، آینده، و زمان دستوری (برای نمونه، Adger 2004, p. 165). باید توجه داشت که فعل اصلی جمله همراه با این فعل‌های کمکی به صورت خاصی به کار می‌رود و به همراه صرف صیغگان تغییری پیدا نمی‌کند. در زمان‌های گذشته و حال کامل به صورت صفت مفعولی و در زمان آینده به صورت ریشه گذشته به کار می‌رود. وقتی که فعل به این صورت به کار می‌رود نشان‌دهنده این است که مشخصه زمان مستقیماً روی فعل مشخص نشده است. این حالت ممکن است یا به این علت باشد که زمان مشخص شده‌ای در جمله وجود ندارد (مثل وجه التزامی) و یا به این علت باشد که مشخص کردن زمان توسط عنصر دیگری انجام شده است که به طور سنتی آن را فعل کمکی می‌نامند. در ساختی که همراه با یک فعل کمکی است، زمان دستوری همیشه روی فعل کمکی که به لحاظ جایگاه ساختاری در حد فاصل بین گره زمان دستوری و گروه فعلی قرار دارد، تظاهر می‌یابد. اما هر یک از فعل‌های کمکی تأثیر ساخت‌وازی مخصوصی را بر عنصر فعلی بعد از خود به جا می‌گذارند. به طور کلی، استفاده از فعل‌ها به صورت صفت مفعولی یا ریشه، همراه با فعل‌های کمکی خاص، وسیله‌ای است برای نشان دادن تفاوت‌های نمودی خاص.

با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، یعنی تأثیر نداشتن این فعل‌ها در ساختار موضوعی جمله و برخورداری از معانی نقشی یعنی نشانگر زمان و نمود بودن، می‌توان نتیجه گرفت که این فعل‌ها در این کارکرد خود مقولاتی نقشی هستند، نه واژگانی.

اما سؤالی که ما در پی پاسخ آن هستیم این است که آیا باید برچسب هویت دستوری جداگانه‌ای به صورت «فعل کمکی» در فرهنگ‌ها در نظر گرفت؟ به‌ویژه اینکه فرهنگ‌ها محل بازنمایی عناصر واژگانی هستند، نه نقشی. جواب این پرسش بدون تردید مثبت است و مهم‌ترین دلیل آن همان چیزی است که پیش‌تر در بخش فعل‌های سبک هم به آن اشاره شد؛ اینکه فعل‌های کمکی همگی دارای کارکردی به‌عنوان فعل ساده و سنگین در زبان فارسی هستند و هریک در ردیف الفبایی خود به‌عنوان فعل ساده مدخل می‌شوند و برچسب هویت دستوری به صورت «فعل لازم» یا «فعل متعدی» دریافت می‌کنند. با این وصف آیا می‌توان به کارکرد این فعل‌ها به صورت فعل کمکی به‌عنوان یک برش معنایی، ذیل هویت دستوری «فعل لازم یا متعدی» اشاره کرد؟ برای نمونه، آیا می‌توان خواستن در فعل «خواهم رفت» را ذیل مدخل خواستن به‌عنوان فعل متعدی قرار داد؟ روشن است که چنین کاری اصلاً درست نیست و به‌منزله ارائه اطلاعات غلط در فرهنگ است.

البته این مسئله‌ای نیست که پیش‌تر به آن توجه نشده باشد. اختصاص دادن برچسب هویت دستوری مجزا به فعل‌های کمکی در فرهنگ‌های شاخصی مانند آکسفورد و روبر مسبوق به سابقه است و در این فرهنگ‌ها، به‌درستی، در کنار هویت‌های دستوری فعل لازم و فعل متعدی از هویت دستوری فعل کمکی هم استفاده شده است و در نتیجه تمایز بین انواع فعل به‌خوبی حفظ و به‌روشنی نشان داده شده است.

۶- نتیجه‌گیری

هرچند بخش اصلی اطلاعات هر مدخل در فرهنگ به اطلاعات معنایی اختصاص دارد، اما سایر اطلاعاتی که در کنار معنا برای هر مدخل واژگانی ارائه می‌شود نیز اهمیت دارند. در این مقاله نشان داده شد که بعضی فعل‌های ساده زبان فارسی، مانند آمدن، آوردن، خوردن، دادن، دیدن، و زدن، فعل همکرد یا سبک هستند و برخی دیگر، مانند بودن، خواستن و داشتن، فعل کمکی‌اند و برخی، مانند داشتن، هم فعل سبک یا همکردند و هم به‌عنوان فعل کمکی در ساخت مستمر یا ملموس زبان فارسی به‌کار می‌روند. به همین دلیل لازم است در تعیین هویت دستوری این دسته از فعل‌ها دقت بیشتری به خرج داد تا از درج اطلاعات غلط در فرهنگ جلوگیری شود.

به این منظور، در پژوهش حاضر، با استفاده از رویکرد تجزیه‌ای و معنای رویدادی فعل‌های سبک، نشان داده شد که هرچند این فعل‌ها بدون همراهی جزء غیرفعلی معنای ناقصی دارند، اما همچنان عامل اعطای نقش معنایی کنشگرند و با توجه به معنای

رویدادی‌شان، در گزینش نوع گروه دستوری متممشان یا همان جزء غیرفعلی‌شان، در ساخت فعل مرکب تأثیرگذارند. بنابراین، ضروری است در فرهنگ‌ها با هویت دستوری مستقلی مانند «فعل همکرد» در کنار «فعل متعدی» و «فعل لازم» به آن‌ها اشاره شود. برای نمونه، در مدخل آمدن پس از هویت دستوری «فعل لازم» می‌توان هویت دستوری «فعل همکرد» را آورد و پس از تعریف آن در کنار برچسب حوزه تخصصی «دستور»، به نمونه‌هایی از همراهی آن با جزء غیرفعلی، مانند «پدید آمدن»، «فرود آمدن»، «به‌تنگ آمدن»، و «بار آمدن»، اشاره کرد، اما دیگر نیازی به ارائه شاهد در این مرحله نیست، زیرا هریک از این فعل‌های مرکب ذیل نخستین بخش خود، یعنی جزء غیرفعلی، به صورت مدخل فرعی درج خواهد شد و معنی‌های آن با شاهد‌های مناسب ذکر خواهد گردید.

همچنین بررسی فعل‌های کمکی نشان داد با وجود اینکه فعل‌های کمکی جزء مقولات نقشی هستند نه واژگانی، اما از آنجاکه این فعل‌ها همگی فعل ساده هم هستند و نمی‌توان با درج آن‌ها در فرهنگ ذیل هویت دستوری فعل ساده، اطلاعات غلطی را به کاربران منتقل کرد، لازم است برای این دسته از فعل‌ها نیز، مانند فرهنگ‌های آکسفورد و روبر، هویت دستوری مستقلی مانند «فعل کمکی» در نظر گرفت. برای مثال، در مدخل فعل خواستن پس از هویت دستوری «فعل متعدی» و ارائه معنی و شاهد، می‌توان هویت دستوری «فعل کمکی» را وارد کرد و پس از تعریف آن با برچسب حوزه تخصصی «دستور»، شاهد‌هایی نیز برای روشن‌تر شدن تعریف ارائه نمود.

منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی ۱، فاطمی، تهران.
 انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی ۲، فاطمی، تهران.
 انوشه، مزدک (۱۳۸۷)، «ساخت جمله و فرافکن‌های نقش‌نمای آن رویکردی کمینه‌گرا»، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران، تهران.
 باطنی، محمدرضا (۱۳۶۸)، «فارسی، زبانی عقیم؟»، مجله آدینه، شماره ۳۳، صفحه‌های ۶۶-۷۱.
 خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۸۱)، دستور زبان فارسی، مهتاب، تهران.
 خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی، ستوده، تبریز.
 دبیرسیاقی، محمد (زیر نظر) (حرف آ و ا) (۱۳۶۰-۱۳۸۱)، لغت‌نامه فارسی، دانشگاه تهران، تهران.
 دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۲، شماره ۱ و ۲، صفحه‌های ۲-۴۶.
 دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲) (زیر نظر) (حرف آ)، فرهنگ جامع زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۶)، دستور سال دوم آموزش متوسطه، وزارت آموزش و پرورش، تهران.

صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۷)، دستور سال سوم آموزش متوسطه، وزارت آموزش و پرورش، تهران.

صدری افشار، غلامحسین و دیگران (۱۳۸۸)، فرهنگ‌نامه فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.

علائی ابوذر، ا. (۱۳۸۶)، «بررسی افعال مرگب جداشدنی زبان فارسی در چارچوب زبان‌شناسی پیکره‌ای»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، تهران.

عمید، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ عمید، امیرکبیر، تهران.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز، سخن، تهران.

مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۲)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، دانشگاه فردوسی، مشهد.

مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی واژگان و پیوندهای ساختی، سمت، تهران.

مشکور، محمدجواد (۱۳۵۵)، دستورنامه، در صرف و نحو زبان فارسی، شرق، تهران.

معین، معین (۱۳۴۲)، فرهنگ معین، امیرکبیر، تهران.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۵)، دستور زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵)، تاریخ زبان فارسی، جلد ۲، نشر نو، تهران.

نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۲)، دستور کاربردی زبان فارسی، رهنما، تهران.

واحدی لنگرودی، م. (۱۳۷۶)، «نگاهی به ساخت‌های فعلی مجهول با شدن در زبان فارسی»، منتشر نشده، دانشگاه تربیت مدرس.

وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۲)، دستور زبان فارسی، سمت، تهران.

- Adger, D. (2004), *Core Syntax, A Minimalist Approach*, Oxford, Oxford University Press.
- Baker, M. C. (2003) *Lexical Categories: Verbs, Nouns, and Adjectives*, Cambridge University Press, Cambridge Studies in Linguistics 102.
- Borer, H. (1994). "The Projection of Arguments", University of Massachusetts Occasional Papers in Linguistics, 17: 19-47.
- Carter, R. (1976), "Some Linking Regularities", On Linking: Papers by Richard Carter Cambridge MA: Center for Cognitive Science, MIT (Lexicon Project Working Papers No. 25).
- Chomsky, N. (1995), *The Minimalist Program*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Croft, W. (1988), "Agreement vs. Case Marking and Direct Objects", *Agreement in Natural Language: Approaches, Theories, Descriptions*, pp. 159-180,

- Folli, R., H. Harley, & S. Karimi (2005), "Determinants of Event Type in Persian Complex Predicates", *Lingua*, 115 (10): 1365-1401.
- Dowty, D. R. (1979), *Word Meaning and Montague Grammar: The Semantics of Verbs and Times in Generative Semantics and in Montague's PTQ* (Vol. 7), Springer.
- Ghomeshi, J., & D. Massam, (1994), "Lexical/Syntactic Relations Without Projection", *Linguistic Analysis*, 24 (3-4), 175-217.
- Goldberg, A. E. (1995), *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*, University of Chicago Press.
- Goldberg, A. E. (2003), "Words by default: The Persian Complex Predicate Construction", *Mismatch: Form-Function Incongruity and the Architecture of Grammar*, 117-146.
- Hale, K., & S. J. Keyser (1993), "On Argument Structure And The Lexical Expression of Syntactic Relations", *The View from Building*, 20: 53-109.
- Harley, H. B. (1995), "Subjects, Events and Licensing", Ph.D. Dissertation, Massachusetts Institute of Technology.
- Heny, J., & V. Samiiian (1991). "Three Cases of Restructuring in Modern Persian", *Proceedings of the Western Conference on Linguistics*,. 4: 191-203.
- Jackendoff, R. (1983), *Semantics and Cognition*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Karimi, S. (1987), "Compound Verbs in Persian", *Linguistics Working Papers*: 11-25.
- Karimi, S. (1997), "Persian Complex Verbs: Idiomatic or Compositional", *Lexicology-Berlin*, 3: 273-318.
- Karimi-Doostan, GH. (1997), "Light Verb Constructions in Persian", Ph.D. Dissertation, University of Essex.
- Karimi-Doostan, GH. & I. Sanandaj, (2001) "N+ V Complex Predicates in Persian", *Structural Aspects of Semantically Complex Verbs*: 277-292.
- Karimi-Doostan, GH. (2005), "Light Verbs and Structural Case", *Lingua*, 115 (12): 1737-1756.
- Karimi-Doostan, GH., & I. Sanandaj (2008), "Event Structure of Verbal Nouns and Light Verbs", *Aspects of Iranian Linguistics: Papers in Honor of Mohammad Reza Bateni*: 209-226.
- Karimi-Doostan, GH. (2011), "Separability of Light Verb Constructions in Persian", *Studia Linguistica*, 65 (1): 70-95.
- Karimi-Doostan, GH. (2012), *Light Verb Constructions in Persian*, Lap Lambert Academic Publishing, Saarbrücken, Germany.
- Kratzer, A. (1996), "Severing the External Argument from its Verb", *Phrase Structure and the Lexicon*: 109-137, Springer Netherlands.

- Kayne, R. S. (1984), *Connectedness and binary branching*, Dordrecht: Foris.
- Larson, R. K. (1988), "On the Double Object Construction", *Linguistic Inquiry*, 19 (3), 335-391.
- Larson, R. K. (1990), "Double objects revisited: Reply to Jackendoff", *Linguistic Inquiry*, 589-632.
- Levin, B., & T. R. Rapoport (1988), "Lexical Subordination", *CLS. Papers from the General Session at the Regional Meeting*, 24-1: 275-289.
- Megerdooimian, K. (2001). "Event Structure and Complex Predicates in Persian", *Canadian Journal of Linguistics*, 46 (1/2): 97-126.
- Megerdooimian, K. (2002), *Beyond Words and Phrases: A Unified Theory of Predicate Composition*, Ph.D. Dissertation, University of Southern California.
- Miyagawa, S. (1998), "(S) ase as an Elsewhere Causative and the Syntactic Nature of Words", *Journal of Japanese Linguistics*, 16: 67-110.
- Mohammad, J. & S. Karimi (1992), "Light Verbs Are Taken Over: Complex Verbs in Persian", *Proceeding of the Western Conference on Linguistics*, 5: 195-212.
- Parsons, T. (1990), *Events in the Semantics of English*, Cambridge: MIT press.
- Pustejovsky, J. (1988), "The Geometry of Events", *Studies in Generative Approaches to Aspect*, (24).
- Pustejovsky, J. (1991), "The Syntax of Event Structure", *Cognition*, 41 (1): 47-81.
- Taleghani, A. H. (2008), *Modality, Aspect and Negation in Persian* (Vol. 128), John Benjamins Publishing.
- Travis, L. (1994), "Event Phrase and a Theory of Functional Categories", *Canadian Linguistics Association meeting*.
- Vendler, Z. (1957), "Verbs and Times", *The Philosophical Review*, 66 (2): 143-160.